

باسم الله وناطق بذكر الله وناشر عهد ووثاق الله باشد  
 چه که بعضی نفوس بدبار الله از این ارض رفته و پنهان  
 جلوه دادند که مخصوص امورند پس از آنکه باید سبب اشتغال  
 شوند سبب جمودت و جهودت شدند نفوس مشتغرا  
 مجرور کردند و جانهای زنده را میت نمودند حال شما با  
 روحی مستبشر و قلبی مستنیر و چشمی بینا و زبان کوبا  
 و صدی شرح بپردازد و وثاق الهی سرفروش اباد و سرفروش  
 و ان صفات نماید و از خدا بخواهید که تاثیرات جمودت  
 و جهودت آن اشخاص اشد نورانی عهد و وثاق الهی  
 زان نماید و ابهت و الروح و ایکت و عا اشتغالین  
 بنا بر نسبت الله ع

۱۳۰  
هو الاهی

ای چشم بینا انوار عیان از نکوت بزدان چون مهر  
رخشان و شمس افق توحید در جبروت ابی از منشا الع  
غیب امکان بر تو نشان اگر از بصر نهانست بر بصیرت  
آسکار و عیانست چشم خاکی اگر مجرّم است دیده  
دل و جان بعبایت تقاضا نرسد و بانوس است بظواهر  
حکمی ندارد و سمع جسمانی قوت ندارد قوای روحانی ندارد  
ادراک است و مشاعر با آن اساس عرفان و لهم  
اعین لایبترون و لهم آذان لایسمعون بها و لهم  
قلوب لایفقهون با پس طالبان جمال ذوالجلال و عاشقان  
روی حضرت متعال با یوس نباشند محزون نمانند

امید بالظاف رب حمید داشته باشید و طلب نماید  
 از عزیز جمیل کنید انوار عنایت حضرت احدیت چون  
 احاطه نماید انسان ششون جسمانی را بچشم فراموش کند  
 بصیر احکمانه در ملک وجود سلطان بصیرت کم  
 راز فرایه و البه با عنایت ع

هو الاهی

ای بابل کاستان محبت الله در این عرشه ایستی که  
 بن و بنگاه نیستی است ضد هزار مشغولیت موجود هرگز  
 بهوائی پرواز نیاید و بمشغولیتی مشغول و بهوسیله سرور  
 داز صهبان محمود تو که طیر شیان احدیتی و نمازید  
 عنایت خود را باین ششون دانیه مشغول کن و در این

۱۳۲  
باغ زخرف عالم فانی لانه و شپانه مکرین در حدائق  
دس برایشان سدره منتهی بنغمه و ترانه سپرداز و آغاز  
آواز ساز کن و شببازی باکن جمال نایزالی در ساز  
شو قسم بگو هر وجود که اگر باین مقام فائز کردی خیزت  
فرامیرال داد کرد و آوازت تنزیه و تقدیس حضرت  
رت و دور و البهار علیک و علی اعتبار الرحمن من

عالم الغیب و الشهود غ ع

ای شناق ملکوت امهی

ایوانی رخشان شده در بای حق جزشان شده  
وجهی تابان شده خفا شده اینان شده  
ابر کرم کریان شده برف قدم نندان شده

نغم

گلشن فضای جان شده      پراز کل وریجان شده  
 بلبل لبید الحان شده      بر روی ککل حیران شده  
 مدیهوشن سرگردان شده      مست ریح جانان شده  
 محمزر و هم سکران نشده      پراگه و پرافغان شده  
 سودی خدا مالان شده

کی مالک و رحمان من      غنقار من بزدان من  
 ای روح وای برجان من      ای ارزوی جان من  
 ای واقف پنهان من      ای درد وای درمان من

این جمیع یاران تواند      محو و پریشان تواند  
 سرگرم و حیران تواند      خسته ز بهیران تواند

۱۳۴  
مردده زحرمان تواند

کیت پرتوی از روی نزد کیت شیره از موسی خود  
کینچه از بوی خود کیت نسبه از کوی خود

بر ما تو احسانی بکن و از فضل ربانی بکن  
از جود رحمانی بکن رحمی زیزدانی بکن  
تا زنده کی یا بیم ز تو

ای بیل خوش زبان گلشن عشق وقت آنست که  
از فرقت پر حرقت سلطان کل در صحن چین نبالی و  
بزاری و بسوزی و بگدازی و این ترانه آغاز کنی و  
با این نوا به دازی و کار دلها بسازی ای مهر منور

ای روح مصور ای نورشتر فریاد ز بهرانت کی  
شمس حقیقت ای نور هیت ای شمع هدایت نرد  
ز بهرانت والیها، تدلیک و علی اجبا، اللدمن هذا

## البائس الفقیر

هو الابی

است  
ای مرغ صبح هدایت وقت نذر و اینک و نرانه  
و همگام آواز چنگ و بر لب و چغانه تار و نوای زنا  
در دست گیر و باهنگ خوش ریاض بخش ره حمانی  
مخابه و نفوت آبی پرداز در حدیقه او خود بزم آرز  
داود آغاز ساز کن و در شاخسار سدر و فتنی نعمه  
جانسوزی بهواز تا طیر حدائق توحید بوجد و طرب

آیند و طلعات حشرات تقدیس در جلوه و شوق و  
 شغف تا از این ساز و آواز ولوله فی در عالم بالا  
 افتد و تخمین از ملکوت ابهی رسد طوبی للذاکرین  
 طوبی للناطفین و البهائم علیک سع

هو الابهی

ای مشتاق تراب آستان مبارک و انا یان ارض در  
 فتناهل مناصر و ترجیح یکی از دیگری اختلاف کرده اند  
 قومی بر آنند که عنقه ناز و آفتست و مرکزش بلند و شکا  
 نفوذش شدید است و قوتش غریب جسم غیر موزون  
 و سبب حیات جماد و نبات و حیوان و انسان در  
 جمیع شئون و گروهی بر آنند که تراب افضل است



و فوائدش اشهر طباء جمیع زیر وحست و منبت رزق  
 هر موجود این است نه خائن غنی است نه فاقه  
 منظر من جاء بالحقه فله عشر امثالها است چه که  
 تجنی دبی اضعاف پس به و دانه کاری شجر بر بزمی  
 عطا کند سینه اش را بنخراشی فینهن در یکتخت  
 سلیم است و این <sup>تلم</sup> است و کریم بخلاف نار آنچه در  
 تمام کند و آنچه بخوراند این من مزید گوید اقلیمی رادر  
 نفسی مستدانی کند و خمر سنی رادر می خورد از اش می نماید  
 شدید است و تند خو و جدید است و جنگجو پس  
 ای موقن با بایات الله چون است از این عنصر بر چه است  
 بگویش که دارنده این صفات جدید کردی و منتصف

باین اخلاق حمیده شوی سع

بنام پاک یزدان

ای بهرام سپهر پروردگار سپیده امید و امید  
 و خورشید جهان تاب ایمن بالاد خورشید پرتو یزدان  
 خاور و باختر که با نرانا بان نمود و اخترانی چند پرتو  
 مهر راه خشان گرفتند و چون کوهر خیزشان روشن  
 و کلهای کمنزار و کلک کش گشتند تو که بهرامی در سپهر  
 دیش رخ برافروز متهابان شو و در گلستان خرد  
 و بهوش گل رسد برکت خندان کرد در راه زندا پرتو  
 روشنی باش و در چمنستان رستان سرور و  
 وزیر گلشنی پرتو نیکان بگیر و در کش سپید امان

بپذیر فریدون در مهنون شو و جمشید که شور و هرنزدان  
 بیایم منوچهر سپهر پیر آزادگان کرد و کیو پورث شهر  
 رستان شو هوشنگ و زنگ دانش و هوش شو و  
 کلبانک سر و ش را از جهان آسمان بشنو پوشی برین  
 و خروشی برار ترانه آغاز کن و چنگ و پیانه برین  
 مرغ گلستان شو و زیور درستان کرد زبان گویا شو  
 و چشم بینا کرد برده برانداز و بند زنجیر شکن شیر  
 زبان باس و شیرین و میران بگو کوی و چوکان  
 بخواه سمندی بتاز دشت دیبا بان خاکدان برود  
 استین بر آرایش و آرایش و آسایش زمین بر پیشان  
 و آهنگ چرخ برین کن دانش آموز درستان شو

و پیر شکست شهرستان جانان کرد شبستان دانائی  
 برافروز و بهر ایهوشیاری بنوشان کوکبان  
 جهان را فرزندت میزدان بیامیز و افتادگان چاه  
 نادانیرا بایوان دانا یان برآید اینست چند بن کسل

یار مهربان ای همه سلام عرض

هو الاهی جناب شیخ سلیمان در سخن اعظم و  
 و بزیارت مرسل میفرمایند از آن جناب خا سلمی  
 خوشنود و دلی سرور در شسته در چنین زمینند که  
 شما مشغول شدند و بیاد شما مالوف گشتند ای قوم  
 ایالم وجود محبت و عنایتی اعظم از این تصور نتوان  
 نمود که نفسی در روزند مبارکه بیکره یاد دوستی  
 دارد

ای مومنان بایات الله

و دعای خیر کند *هذا عظيم غنايته* و اکبر درمیه و اتم  
 منحة و اعلى عطية *فاستبشر بهذا الفضل و انظر*  
*بهذا التوسيع التظيم الوفير و البهائم عليك و على*  
*كل ثابت تحت اشرافه و بشاوقه العظیم سع*

هو الأسمى

ای کریمان پاک در عشق الهی بناب آقا سید حسن  
 مرقوم نمود بود و ذکر آن شرح چون ذکر الهی را نمود بود  
 بسیار باعث روح و ریجان گردید یعنی بدان که اجزا  
 الهی در این بناط هر یک از جان عزیز تر اند و ذکر شان  
 از مواد جنت لذیذ تر هر وقت که بیاد شان مشغولی  
 حاصل مذاق قلب غرق بکنین است و کلام جان ب

حلاوت از گوشه بهشت برین قلم چون بزگرشان <sup>مستان</sup> رنم  
 زند نشوئمشک ساختن کردد و داد پرسواد چون <sup>مستان</sup> بنا  
 جاری شود انوار فرخ لامع شود همچو کمان مکن که آنی از  
 زگرد و گستان فارغیم و با از فکر باران مساکتیم و از  
 پادشاهان سلامت از فضل وجود سلطان وجود آئیم که  
 حاضر غائب باشند و بعید چنان گردند بجهت اگر دورند  
 بروح در محفلند و بکل اگر چه مجبورند بدل در بیت معجز  
 مطمئن باش بعضی از عرایض نرسید و بعضی نیز چون  
 در ایام اخزان بود کسی از خود خبری نداشت و البها <sup>ع</sup> علیکم  
 هو الایهی ای منظره ایست الله شمس <sup>ع</sup> می  
 از منقطع بنام اشراق فرزند دار جاز و ایات قلوب را

روشن و منور فرمود بعضی از این فیوضات بهره‌داری  
 داشتند و ضعیب و ضعیف و ضعیف گرفتند و برخی بر نوبی در عالم  
 اسما گرفتند و عزب سفید اهل عالم مشرورم مانند کوکرا از  
 این بگرفتند و بعضی نوری بردی و از این اشکاب نور  
 تجلی جلیلا یافتی و از این شناختی پایان حقیقه نوری بر  
 سکر کن خدا را که بچین موهبتی نیاگر نشستی و بچین نعمتی خاگر

شده رخ

هو الایهی ای واقف انار قدرت پروردگار و  
 بیشتر محبت بهمال بزدان شیر زبان باش و در صحرای  
 عشق پروردگار غزال رخسای دوان در کفش زکرا  
 بسبل غزلوان شو و در حدیقه غزلان است عند لب خوش

۱۴۴  
الحان و در ریاض امیر ارانته هزار هزار داستان و لیلیا

علیکشخ ع

هو الابی ای ناظر بملکوت ابی در این ایام که  
از ارتامید از مطالع رحمن بر ملکوت امکان مشرق و لایح  
و بحر خنای ابی از چیز غیب متموج و تائیس همی لازم  
که از این بخش الهی هستی برد و ازین فصل اعظم  
نصیبی برداشت در این یوم محرمی یوسری ابدیت  
و در این باعث ممنوعی نو میدی سه می ع ع  
هو الابی ای در ویش بهاء وقت آنست  
که فقیر و در ویش از شون ماسوی کردی تا پرتو انوار  
غنا، مطلق ببا بد و هستی وجود و شون و مراتب و

نعمتات



تعیینات بنیستی مبدل گردد تا اقطاب هستی الهی اثر افرا  
فرماید والیهما علیک ع ع

هو الابی

ای ناظر منظر اکبر حکایت کنند بسکندر رومی جها  
بود و کشورستان چون از فنیج ایران دلتوران و چین  
و هند وستان طبل رجوع بکوفت و با حشمتی بی پایان  
توجه بوطن مألوف نمود در شهر زور چرخ افیت خوار  
شده دشمن همت پرده ظلمت در گرفت صبح آفت  
نمایان شد و انایان بر جازه او جمع شدند و انجمن  
تاسیس نمودند هر کس تعزیت نمود و در مقام تاسف  
بی کشود از جمله شخصی از هو شمندان برخاست در

مقابل نغش با بیتاد و گفت سبحان الله این شخص کمان  
 میبرد که ملک الملک است حال ثابت و محقق گشت که  
 عبه مملوک است دیگری گفت سبحان الله دیروز این پادشاه  
 بخبر راه رفت ایلم وسعت کنجایش نداشت امروز  
 شبری از زمین کنجایش یافت باری اگر سلطنت  
 باقی بود در جهان الهی سکندری جو و اگر ملک الملوک  
 توانی در ظل فتور و درویشی در سبیل الهی در آئی تا دو  
 القرنین جهان جاودانی کردی سع

هو الاهی ای هم حرفه نجی الله حضرت نوح  
 علیه السلام چون طوفان اعظم را مشاهده نمود سفینه  
 نجات مرتباً ساخت و رخت در پناه ملک اسما و صنفاً

انداخت پس اگر توانستی در سفینه نجات آسمان  
 که بید قدرت الهیه تربیت شده طیار و ماوی بپیدا کن  
 تا از جمیع طوفانهای کون و امکان ایمن شروع  
 هو الابی ای دوستان الکی وای سنگ  
 انوار عرفان جمال رحمانی در جمیع اوقات بدر کفایت  
 پروردگار تضرع و استمال میرود که آن طیب و جلال  
 در فتدای دس کجرید پرواز دهد و در شیان بیوت  
 و استقامت منزل و ماوی عنایت فرماید و در فردا  
 غمودیت بمقتضیات حقیقت ایمان و عرفان توفیق  
 نماید ای مدیهوشان خیر الطاف وای سرستان  
 صهبای عنایت حضرت رحمن وقت استمال

و آنچه جذب است و هنگام موج و فیزان ذرات و جو  
 در حرکتند و قطرات بجز شهود در موج و برکت و شما  
 که جوهر عالم انسانید باید چون روح در جسد امکان  
 هتزه و متحرک باشید تا این جسم بجای زنده شود  
 و این عالم امکان مطالع انوار عوالم لامکان گردد  
 اگر غیبت دوست پی برید فتنه بکمال قدم که از  
 شدت لطافت و بشارت اجسام حکم جان باید  
 و قلوب مثلخ انوار رحمن گردد همیشه لکم من هذا النضل  
 الذی اعطا اشراقه ملکوت السموات والارضین ع  
 هو الابی الیوم تنام امور شبت و رسوخ امر است  
 جهان قدم اجبای الهی را از برای چنین روزی تربیت

فرموده اند که مستحقاً مستحقاً در اعلائی کلمه الهیه بگویند  
 تشکیل بیت عدل بسیار موافق امیدوارم که توفیق  
 گردید جمیع احتجای رحمن را بکبیر ابدع ابروی از قبل این  
 عبده بکبر شوند شب و روز بذكرشان مشغولیم وصل  
 اللهم على سيرة فردائیک وودت و حدائیک و غنائها

و افنا زما و اذراهما خ ع

۷۷

الحمد لله الذي انطق الورداء بحسن اللغز في ربه  
 الرحمن على الأعصمان بايدع الحان فاهنت و  
 ابتهجت وانتعشت وانجذبت من نعماتها العجائب  
 القدسية المجرده الصافية التي انطبعت من اشغافنا

عن شمس الحقيقة واشتعلت بالنار الموقدة من السدرة  
 الربانية في حقيقة الأنانية عند ذلك هتفت بالتهليل  
 والتكبير في ذكر ربها العزيز القدير واطلقت اللسان  
 وقالت سبحان من انطقوا بشأنه في حقيقة الوجود بمنزلة  
 آل دادة وقلها حكمة واسراره وجعلها عهبة الرماة  
 وشرق انواره ومطلع آثاره وذل كل زفة بقوة بيا  
 وخضع كل عنق بظهور ربانه واصلى اسم ستمائة بتيقه  
 الكريمة الفائقة في بدء الوجود الفائضة على كل موجود  
 المبعوث في المقام المحمود المنعوت بالظل الممدود  
 في اليوم المشهود الوسيلة العظمى والواسطة الكبرى  
 صلاة الله عليه وآله في الآخرة والأولى ايها الفاضل

الخليل ذوالمجد الأثيل ان شئت الصعود الى الأوج  
 الأعلى من دائرة الوجود فعليك بسيرة حريه في  
 هذا التصرف الجيد حتى ترى نور الهدى ساهماً من الأفت  
 الأعلى واشرفت الأرض بنور ربها وتبعثر من انخربات  
 فانها من رياض الهندس حبه الفردوس واقصد وادق  
 طوى بقلب منجذب الى العلى سجد الهداية الكبرى على التنا  
 الموقدة في الشجرة المباركة الناطقة في بحور سيناء وانترج  
 يدا بيضاء متلئلاً بالأوار بين مزايا الأخبار لعرك  
 ايها التفرير لثناك الناقد البصير يليق العروج الى  
 اعلى تلك البروج فاخلع هذا الثوب البالي الرثيث  
 ولبس حنل التقديس وانشر جنود العرفان وقصد

٥٤  
ملكوت الرحمن وجميع الخان طيور القدس في اعلى  
فروع استرة المنتهى لعمر كتحبى العظم الرقيم وشفى  
صدورنا اشرفت بحببة الله واما حفظ عظيم روح ابيوة  
الدينا وشؤوناتها التي تول الى القنا، وزبك الاعلى  
انها اعانم بل اوهام عند اولى النهى انما الحيرة حيوة الر  
متعلبا بالفضائل التي يوقه ويغنى مصباحها في ملكوت  
الانشاء، والله المثل الاعلى وان شئت منبأة طيبة  
فان شربذ الرامة في ارض طيبة طاهرة لتنت لك في  
كل حبة سبع سنابل خضر مباركة وان قصدت البنيا  
في صنع الامكان فانشا صرحا مجيدا امشيد الاركان  
اصلة ثابت في النقطة الجازبة الوسطى والحضيق



الأذني واعيا غرقاتها في اوج الاثير الاسمي واشرب  
 رحيق المعاني من الكأس الأنيق في الرفيق الأعلى  
 مركز دائرة الموهبة العظمى وقطب فلك المنور الكبرى  
 ومشرق الهدى ومطلع انوار ربك الأعلى قسماً في  
 اليك ما دعاني الي بيت هذا الحديث الاجده يتحك  
 وشدت ولائك وشغف وداك وانحرت  
 لك عهد امالي التي مضت يدي عن نوالها ولا اؤخذ  
 في كشف الغطاء عن وجه عطاء ربك وما كان عطاء ربك  
 مخلوفاً وانظر نظرة ممن في القرون الأولى وشهونها  
 وانارها واطوارها واعيانها وما طرقت فيها من عجايب  
 احوالها وعرايب سرارها واختلاف مشارب رجالها

وتفاوت اذواق اعلامها فان اخبار الأسلاف تذكر  
 وخبرة للأخلاف ثم اختر لنفسك ما شئت فليحك  
 بشأن امن بنيانا واحلي بنيانا وعظيم برمانا ه اتوى  
 سلطاننا واظهر نورنا واكبر سرورنا واتم جودنا واشد  
 نفوذنا واحلي ذوقنا واشد شوقنا واسرع علاجنا واتم  
 منهاجنا وانور سراجنا واعزاد مريمهنا واكمل منته بل  
 اتوى قوه حيات وروح نبات بحمد الامكان ليكن  
 كل من عليها فان ويبقى وجه ربك ذو الجلال والاكرام  
 ان استطعت ان تستظل في ظل الوجه امننت الغناء  
 وخطبت بالبقاء وتللت في الاش المبين منو  
 اضاء منه ملكوت السموات والارضين وسينطوي

بساط القبول ويمتد فرش الخمول ولا تذ السبول  
 إلا الظلول ويهوى المترزون من القصور إلى القبور  
 تأخذهم اشكرات وتشتد بهم الحسرات ولات حين مناص  
 ولا تسمع لهم صوتا ولا ركزا فاما الزبد فينه مريب جفاء  
 واما ما يسمع الناس فيك في الأرض في الدواب بين  
 الأولين من القرون لئلا يهاكروا ان كنت ايدك امة  
 بالرأي السديد واخذت الشد يد تفكر فيها تعود به يد النملة  
 البيضاء الى نشتها الأولى ومنزلتها السائمة  
 العليا قسما بقا قد لوانها وشمس ضيها ونور هديها  
 وموتس بيانها ليس لها الا قوة مكرية الهية تجدد  
 فميتها الرثيث وتثبت عزتها الاثيث من حنينش

۱۵۹  
سقوطها و آء بسوطها الی میم مرکزها و اوج معراجها  
الایه ای لها ای لها ای لها والسلام علی من اتبع الهدی  
هو الایه

ای دو سراج روشن درز جابجهت است آنچه مرقوم  
شده بود مشهور و معلوم گردید و آنچه مذکور بود مفهومی  
نماید چنانکه آیت اشتغال بنا بر محبت است و نفی  
حدیقه اینجذاب با آیات است توجیه بملکوت غیب و جبر  
اشع و لاهوت رفیق ابی روح و ما و سبب است لاجبا  
التابین الراسخین قد امرده این مناجات را بخوانید  
بک یزدانا به مثل و مانند بیمانند او و حدک لا  
نرکتک لا نظیرک لا مشیلک لا شبیه

لک تفوزت فی الودیهتک وربوبتیک ونسرت  
 بوحدایتک وفردایتک کل عبارات وارقا  
 وایاتک الدانه علیک فمکتوبات خاتمتک لیس  
 لاجد وجود و لیس لاجد شود حین ظهورک و یوم  
 یظنونک و زمین اشراکت و یوم فراقک کما  
 قلت فی حکایتک عبارات کرمون یثنا  
 اللهم علی ربک القوم و صراطک  
 المستقیم دستمراعی التمدد و المیناق و اجعلنا من

در این بیتها و اینها و اینها و اینها

اهل الوفا قدس

هو الابی ای بنده درگاه الهی گویند که در این  
 نقاشان عالم در ایران مانی ماهر و در فرنگستان روزگار  
 مشهور بودند مانی در این صنعت چنان اقتدار نمودار

نمود که بقلم صنعت دائره کشیدی و بهیچ وجه نقصان  
 ندستی حال اگر آن سرست جام الست الرقی در  
 رسامی و مصوری مهارت نامر جوید باید تمیزی فرماید  
 که تا صورت طلاء اعلی در آینه طلاء ادنی افتد و آن آهوش  
 ملکوت در هر چیز تا سوت پرده براندازد اگر عالم اسکالان  
 باین موهبت رحمن متوید گردد انوشت این جهان است  
 ابهی شود رب وفق عبارک و این ممکن نگردد مگر  
 بیوت و رسوخ بر عهد و میشتاق رعاع  
 هو الأبهی . ای مشتاق جمال ذوالجلال شملک  
 اعین الرحمانیه بلطات العنایه در جمیع صحائف  
 الهیه ذکر نعاق منافقین باوضح عبارت مذکور و